

اومانيسم : آخرين سنگر عليه ظلم و جهالت

به مناسبت بيست و پنجمين سال انتشار كتاب " خاور شناسي "

Edward W. SAID

برگردان : ميترا شعباني

قريب نه سال پيش، در مؤخره اي بر كتاب " خاور شناسي " (۱) ، پس از اشاره به مباحثاتي كه نشر كتاب در سال ۱۹۷۸ برانگيخت بر اين واقعيت انگشت گذاشتم كه مطالعات من در باز نمایی " شرق " رفته رفته خود منشأ تفاسيري نادرست شده است. اينكه اكنون برخورد من با اين مسأله بيشتر طنز آميز است تا خشم آلود خود حكاييت از تأثير گذشت زمان بر روحياتم دارد. مرگ اخير دو پيشوای فكري ، سياسي و روحی ام، اقبال احمد و ابراهيم ابو لوقود (۲) مرا اندوهگين و تسليم پذير ، اما در عزم خویش مصمم تر کرده است.

اتو بيوگرافي من ، (۳)، جهان های عجيب و متضادی كه مرا در بطن خود پرورانده اند را به وصف كشيده است و تصوري از جهان بينی هایی كه مرا در دوران جوانی ام در فلسطين ، مصر و لبنان تحت تأثير خود گرفته اند بدست ميدهد. اما اين شرح حال درست قبل از آغاز مبارزات سياسي ام ، در سال ۱۹۶۷ ، پس از جنگ ۶ روزه ، خاتمه می پذيرد. " خاور شناسي " به مراتب به آشفتگی های تاريخ معاصر نزديك تر است. اين كتاب با شرحی در باره ی جنگ داخلی لبنان، نوشته ی سال ۱۹۷۵ ، آغاز می شود. جنگی كه در سال ۱۹۹۰ پايان می گيرد اما خشونت و حمام خون در اين کشور تا به امروز نيز ادامه دارد. روند صلح اسلو به شكست انجاميده است، انتفاضه ی دوم در گرفته است و مصائب درد ناك فلسطينی ها در کرانه غربی رود اردن كه بار ديگر اشغال شده و در نوار غزه همچنان ادامه دارد.

پدیده‌ی سوء قصد های انتحاری وارد صحنه شده است با عواقبی هولناک ، که در کراهت و قساوت چیزی از حوادث ۱۱ سپتامبر و پی آمد های آن یعنی جنگ های افغانستان و عراق، کم ندارند. در زمان نوشتن این سطور، اشغال سلطه جویانه و غیر قانونی عراق توسط ایالات متحده و بریتانیای کبیر، با آثار فجیع آن همچنان ادامه دارد. همه ی این مصائب گویا جزء جدا ناشدنی جبر ابدی و ازلی و مقاومت ناپذیر " تضاد تمدن ها" ست. من اما با این نظر بکلی مخالفم.

ای کاش می توانستم بگویم که طی این سالها، درک کلی آمریکائیاها از خاور نزدیک، اعراب و اسلام حتی ذره ای دچار تحول گشته است. افسوس که اینطور نیست. اوضاع در اروپا بدلالی چند، به مراتب بهتر بنظر می رسد. در ایالات متحده اما موضع حاکمیت روز به روز تند تر می شود و یاوه سرایی های بزرگوارانه و کلیشه های ظفرمندانانه تسلطی روز افزون میابند. پی آمد های این سیاست ها که غالباً با نگاهی تحقیر آمیز و سطحی نسبت به مخالفین و بطور کلی نسبت به " دیگران" همراهند را می توان در غارت و تخریب کتابخانه ها و موزه های عراق مشاهده کرد. ظاهراً رهبران ما و خدمه ی روشنفکر آنان قادر به درک این مطلب نیستند که تاریخ را نمی توان مانند یک تخته سیاه پاک نمود، تا "ما" بتوانیم آینده خویش را در آن ترسیم کرده و شیوه ی زندگی خود را به خلق های زیر دست تحمیل نماییم.

اغلب از سوی مقامات عالیرتبه ی واشنگتن، و یا سایر کشور ها ی بزرگ، می شنویم که از ترسیم تازه ی مرز های خاور نزدیک سخن میرانند، گویی جوامعی چنین کهن و مردمانی چنین گوناگون را می توان مانند بادام زمینی در خمیره جابجا نمود. البته این امر از زمان حمله ی ناپلئون به مصر در اواخر قرن هجدهم، بارها در " شرق"، این ساختار نیمه افسانه ای، رخ داده است. هر بار، رسوبات بی انتها ی تاریخ ، روایات بی پایان، تنوع گیج کننده ی فرهنگ ها، زبان ها و ویژه گی ها، همه و همه رفت و روب و فراموش شده و مانند گنج های مسروقه ی بغداد به صحرا فرستاه شده اند و از آنان جز پاره پاره هایی نامفهوم چیزی بر جای نمانده است.

تاریخ را به اعتقاد من مردان و زنان می سازند، اما می توان آنرا به ضرب سکوت، فراموشی ، قالب های تحمیلی و تحریفات آگاهانه بر هم زد و از نو نوشت، تا جایی که شرق "ما"، " خاور زمین" ما واقعاً متعلق به " ما " شود و ما بتوانیم بر آن فائق آمده آنرا هدایت کنیم. باز

باید بگویم که من خاوری " حقیقی " ندارم که از آن دفاع کنم، اما، احترامی بی پایان برای قابلیت این خلق ها در دفاع از دیدگاه خاص خویش از آنچه که هستند و آنچه که می خواهند بشوند، قائلم.

در حال حاضر حملاتی گسترده و شدیدی، علیه جوامع عرب و مسلمان معاصر، که گویا عقب ماندگی، فقدان دموکراسی و پایمال کردن حقوق زنان، سرنوشت محتومشان است، جریان دارد. تا جایی که باعث فراموشی این نکته شده است که مفاهیمی چون مدرنیته، روشنگری و دموکراسی را نمی توان مقولاتی ساده و بی ابهام انگاشت که در نهایت هرکس دیر یا زود، مانند تخم مرغ های عید پاک که در باغ جا سازی شده اند، به کشف آنان نائل خواهد آمد. بی مبالاتی شگفت انگیز این استادان جوان و خود پسند روابط جمعی، که بی بهره از هر گونه آگاهی ملموس (یا حتی کمترین شناختی از زبان انسانهای عادی) به نام سیاست خارجی سخن میرانند، در این کشورها، چشم اندازی خشک و عقیم و آماده برای پذیرش یک شبه " دموکراسی " آزاد مبتنی بر بازار و ساخته و پرداخته ی آمریکا، ایجاد نموده است. برای اظهار فضل درباب پی آمد های زنجیر وارد دموکراسی که جهان عرب سخت بدان محتاج است، نیازی هم به دانستن زبانهای عربی، فارسی و یا حتی فرانسه نیست.

تمایل درک فرهنگ های دیگر برای همزیستی بهتر و گسترش دیدگاه های خود مطلقاً با گرایش سلطه جویانه متفاوت است. این جنگ امپریالیستی که به ابتکار گروه کوچکی از مسئولین آمریکا یی که حتی منتخبین مردم نیز نیستند، علیه یک حکومت خودکامه اما از پای افتاده ی جهان سوم و بنا بر ملاحظات ایدئولوژیکی سلطه جویانه و کنترل امنیتی جهان و منابع انرژی آن، بر پا شده است، بی تردید یکی از فجایع فکری تاریخ به شمار می آید. بویژه آنکه خاورشناسانی که به رسالت پژوهشی خویش پشت کرده اند نیز شتابزده به توجیه و تشویق این جنگ پرداخته اند. متخصصین جهان عرب و مسلمان مانند برنارد لوئیس و فواد عجمی (۴) تأثیری تعیین کننده بر پنتاگون و شورای ملی امنیت جرج بوش داشته اند. آنان به بازها یاد داده اند تا با قالب های مضحکی چون " روح عرب " و یا " زوال لائیک اسلام " بیاندیشند.

در حال حاضر، کتاب فروشی های آمریکایی پر از کتابهایی قطور با تیتروهای جنجالی اند، چون " اسلام و تروریسم "، " اسلام عریان "، " خطر عرب "، " توطئه ی اسلامی " که نوشته ی برخی از اهل جدل سیاسی است که ظاهراً از خبره گانی الهام می گیرند، که در روح و روان

این اقوام عجیب و غریب شرقی رخنه کرده اند. این جنگ افروزان از حمایت بی دریغ شبکه های تلویزیونی سی ان ان و فاکس نیوز و لشگری از رادیو های اوانژلیست و محافظه کار، روزنامه های مبتذل و چه بسا مطبوعات معتبر نیز برخوردارند که همگی یک صدا به نشر همان یاوه سرایی ها، به منظور بسیج " آمریکا " علیه شیاطین اجنبی مشغولند.

جنگ کنونی بدون ترویج دقیق و حساب شده ی این باور که این اقوام دوردست مثل " ما " نیستند و ارزش های " ما " را قبول ندارند، کلیشه ای که عصاره ی دگم خاور شناسانه است، امکان پذیر نبود. قدرتمندان در طول تاریخ همواره از نصایح کار شناسانی از این دست برخوردار بوده اند، فاتحین هلندی مالزی و اندونزی، ارتش بریتانیا در هند، در بین النهرین، در مصر و در آفریقای غربی، نیرو های فرانسوی در هندوچین و آفریقای شمالی. مشاورین کنونی پنتاگون و کاخ سفید نیز از همان کلیشه ها، از همان الگو های توهین آمیز و از همان توجیحات برای اعمال قدرت و خشونت استفاده می کنند. آنان همصدا می گویند: " آخر اینها که جز زبان زور چیزی سرشان نمی شود. " در عراق علاوه بر آنها یک ارتش تمام عیار کار گزاران خصوصی تام الاختیار نیز وارد معرکه شده اند تا همه ی امور از نشر کتابهای درسی تا تدوین قانون اساسی و احیاء زندگی سیاسی، تا باز سازی صنعت نفت را بدست بگیرند. هرامپراطوری نو مدعی است که شرایط خاص و متفاوت خویش را دارد و هدف وی همانا رواج تمدن و برقراری نظم و دموکراسی است و تنها زمانی متوسل به زور خواهد شد که راه دیگری جز آن نداشته باشد. و دردناک تر آنکه امپراطوری همواره " روشنفکرانی را نیز میابد تا با زبانی چرب و نرم از خیرخواهی و نوع دوستی او تجلیل کنند. "

۲۵ سال پس از نشر کتاب من، خاور شناسی این پرسش را مطرح می کند که آیا امپریالیسم مدرن برای همیشه نابود شده است و یا سلطه ی آن همچنان از دو قرن پیش یعنی از زمان ورود بو ناپارت به مصر تا کنون پا بر جاست. به اعراب و مسلمانان همواره گفته شده است که مظلوم نمایی و تکیه ی بیش از حد بر آثار ویرانگر سلطه ی امپراطوری تنها دستاویزی برای فرار از مسئولیت های مبرم خودشان بوده است. خاور شناس معاصر به آنان می گوید: " شما بودید که شکست خوردید، شما بودید که مرتکب اشتباه شدید. "

همه چیز با بو ناپارت آغاز می شود و با بسط مطالعات خاور شناسی و تسخیر آفریقای شمالی ادامه میابد؛ فرآیند های مشابهی در ویتنام، مصر، فلسطین، و در آغاز قرن بیستم به موازات

تلاش در کنترل نفت و سرزمینهای خلیج، در عراق، سوریه، فلسطین و افغانستان گسترش می یابند. آنگاه نهضت های گوناگون ناسیونالیستی و ضد استعماری در می گیرند، و پس از گذار از یک دوره ی کوتاه استقلال طلبی مترقی، دوران کودتاهای نظامی، شورش ها، جنگ های داخلی، خشک اندیشی های مذهبی، نبردهای پوچ و بار دیگر سرکوب و حشیانه ی آخرین بازماندگان طوایف بومی، فرا میرسد. هریک از این مراحل تاریخی، دیدگاه کاذب و خاص خویش از "دیگری" و نگاه ساده بینانه و مجادلات عقیم خود را، به همراه دارد.

هدف من از نوشتن "خاور شناسی" آن بود که با تکیه بر انتقاد اومانستی دامنه و امکانات مبارزه را توسعه داده و در دراز مدت اندیشه و تحلیلی عمیق را جایگزین جرقه های گذرای خشم بی سرانجامی که مارا در در بند کشیده است، نما یم. من اسم این کار را "اومانسیم" می گذارم. واژه ای که همچنان خودسرانه، برغم طرد تحقیر آمیز آن توسط منتقدین پر طمطراق پست مدرن، به استفاده ی از آن ادامه میدهم.

منظور من از اومانسیم، نخست رهایی ذهن ما از زنجیرهایی است که ویلیام بلیک (۵) آنرا بخوبی نشان داده است و بکار انداختن آن در مسیر یک تعمق تاریخی و سنجیده. اومانسیم علاوه بر آن حاکی از یک حس هم مسلکی با دیگر محققین، دیگر جوامع و دیگر دوران ها نیز هست: اومانیست جدا از جهان پیرامون وجود ندارد. هر عرصه ای با سایر عرصه ها مرتبط است و هیچ امری در جهان نمی تواند در انزوا و بدور از نفوذ عناصر خارجی باقی بماند. هدف ما مبارزه با رنج و بیعدالتی است، اما در چهار چوب تاریخ، فرهنگ و واقعیت های اجتماعی- اقتصادی. نقش ما بسط دامنه ی بحث و گفتگو است.

در طول ۳۵ سال گذشته، من بخش اعظم زندگی خود را در دفاع از حقوق خلق فلسطین گذرانده ام، اما در عین حال همیشه سعی کردهام تا خلق یهود و رنج های او، از شکنجه ها تا قتل عام را نیز کاملاً مد نظر داشته باشم. آنچه برای من بیش از هر چیز ارزشمند است آنست که مبارزه در راه برابری حقوق میان اسرائیل و فلسطین باید تنها یک هدف انسانی داشته باشد و آن همانا همزیستی است و نه تعقیب و تحریم.

تأکید من بر ریشه های مشترک خاور شناسی و یهودی ستیزی مدرن امری تصادفی نیست. برای هر روشنفکر مستقل، تدوین الگو هایی نوین در برابر جزمیات تنگ نظرانه، ساده نگرانه و

کینه توزانه ای که از دیر باز در ارزیابی خاور نزدیک و کشور های دیگر بکار میروند، ضرورتی حیاتیست.

من که اومانیست هستم و در ادبیات نیز سر رشته ای دارم، آنقدر از سن و سالم گذشته است که بتوانم بگویم که چهل سال پیش آموزشی در زمینه ی ادبیات تطبیقی دیده ام که اندیشه های بنیادگذار آن به آلمان در اواخر قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم باز میگردد. باید از جیامباتیستا ویکو، فیلسوف و متن شناس اهل ناپل که نظریاتش حتی از متفکرین آلمانی چون هردر و ولف پیشی می گیرد نیز نام برد. این نظریات از سوی گوته، هامبولت، دیلتی، نیچه، گادامر و بالاخره متن شناسان تاریخی بزرگ قرن بیستم چون اریش اوئرباخ، لئو اسپیتزر و ارنست روبرت کورتیوس به عاریت گرفته شده اند.

برای جوانان امروزی، متن شناسی تاریخی علمی منسوخ و متعلق به عهد عتیق محسوب میشود، در حالیکه این علم بنیادی ترین و مبدع ترین روش تفسیر است. تحسین بر انگیز ترین مثالی که می توان در این رابطه آورد علاقه ی گوته به اسلام و به ویژه شاعر بزرگ حافظ است. این عشق جانسوز که حاصل آن **West- stlicher Diwan** (دیوان شرقی - غربی) است، اندیشه او را در زمینه ی **Weltliteratur** (ادبیات جهان) به شدت تحت تأثیر قرار داده است، و آن عبارتست از مطالعه ی کل ادبیات جهان به مثابه ی یک سمفونی عظیم و فرا گیر که در عین حال آنرا می توان پاسدار و محافظ ویژه گی های خاص هر اثر نیز دانست.

جهان یکپارچه شده ی ما به شکل طنز آمیزی بسوی استانداردیزاسیون پیش میرود، تجانسی که اندیشه ی گوته درست مخالف آن بود. اریش اوئرباخ در اثر خود **Philologie der Weltliteratur** (متن شناسی تاریخی ادبیات جهان) که در سال ۱۹۵۱ به چاپ رسید در رابطه با این تحول در آغاز دوران پس از جنگ که در عین حال سر آغاز جنگ سرد نیز بود هشدار داده است. اثر عظیم او **Mim sis** (تقلید) _ که در برن در سال ۱۹۴۶ به چاپ رسید اما در دوران جنگ زمانی که او به استانبول پناهنده شده و در آنجا زبانهای رومی را تدریس می کرد، نوشته شده بود _ واپسین اثر در باب تنوع و عینیت بیان واقعیت در ادبیات غرب، از هومر تا ویزجینیا ولف، به شمار می آید. با بازخوانی آن میتوان در یافت که این کتاب عظیم در واقع ستایشی است از دورانی که متون از نظر متن شناسی تاریخی به شیوه ای عینی، ملموس و

حسی تحلیل می شدند؛ دورانی که فضیلت و تسلط دقیق به زبانهای متعدد برای دستیابی به متون _ که گونه ، خود با درک خویش از ادبیات اسلامی پیشرو آن بود_ ، نقشی عمده داشت.

این شناسایی زبانها و تاریخ ضروری اما مطلقاً کافی نبود، درست به همان شکل که بطور مثال جمع ساده ی وقایع برای درک ادیبی چون دانته کافی نیست. الزام اساسی برخورد متن شناسانه ای که اوثر باخ و پیش کسوتان او مطرح می کردند و سعی در بکار بستن آن داشتند، همانا همدلی و یکی شدن با جوهر زنده ی متن، در بستر زمانی و مکانی اثر و نویسنده ی آن است. (Einf hlung)

متن شناسی تاریخی که در **Weltliterature** به کاربرده شده است ، با گرایش به فاصله گرفتن و خصوصیت با ادوار و فرهنگ های متفاوت، سازگار نبوده و مستلزم ذهنی عمیقاً اومانیت ، سخاوتمند و _ شاید بتوان گفت _ مهمان نواز است. ذهن پژوهشگر باید همواره از درون ، فعالانه جایی را به بیگانه و به دیگری اختصاص دهد. و این عمل خلاق گشایش بر دیگری_ که در غیر اینصورت بیگانه و دور از دسترس باقی میماند_ ، مهمترین بعد رسالت متفکر را تشکیل میدهد.

درآلمان، البته همه ی این تلاش ها با ناسیونال سوسیالیسم متزلزل و سپس منهدم گشتند. پس از جنگ اوثر باخ با اندوه تمام شاهد روند استانداردیزاسیون اندیشه ها بود. تخصصی شدن روز افزون زمینه های گوناگون شناخت، به تدریج امکان روش های پژوهشی و تحقیقی خستگی ناپذیری که وی نماینده ی آن بود را کاهش میدهد. و یأس آورتر آنکه از زمان مرگ اوثر باخ در سال ۱۹۵۷ ، روش پژوهشی اومانیت هم از نظر تنوریک و هم از نظر عملی، جنبه ی محوری خود را از دست داده است. دانشجویان ما بجای خواندن، به مفهوم اصیل کلمه، پیوسته با دانش پاره پاره ای که اینترنت در اختیارشان می گذارد و یا توسط رسانه های جمعی انتشار می یابد خود را سر گرم می کنند.

بازهم خطرناک تر آنست که امروز سیستم آموزشی مادر معرض خطر جزمیت ناسیونالیست و مذهبی قرار دارد که توسط رسانه ها اشاعه می یابند، که به شکلی غیر تاریخی و عوامفریبانه، توجه انظار عمومی را حول جنگهای الکترونیکی دور دست، با "دقت جراحی" شان متمرکز می کنند، تا بدین ترتیب مصائب هولناک و ویرانگری که جنگ مدرن ببار می آورد را در پرده

بگذارند. آنان می خواهند تا با یک دشمن شیطانی ناشناخته که او را "تروریست" میخوانند، خشم مردم را همواره شعله ورنگاه دارند. رسانه ها اکنون کاملاً افکار عمومی را در اختیار خود دارند و می توانند آنرا به سادگی در جو بحران و نا امنی آلت دست قرار دهند، درست مانند دوران پس از سوء قصد های ۱۱ سپتامبر.

بعنوان یک عرب آمریکایی باید از خوانندگان بخواهم که هرگز این نگرش قشری به جهان عرب، که ساخته و پرداخته ی مشتی از کارکنان کشوری پنتاگون است را دست کم نگیرند. ترور، جنگ بازدارنده و تغییر تحمیلی رژیم ها که عظیم ترین بودجه ی نظامی تا ریخ آنرا امکان پذیر ساخته است، تنها مباحثی هستند که رسانه ها بی وقفه، با دعوت از این باصطلاح کارشناسان، برای توجیه خط مشی کلی دولت آمریکا، به آن می پردازند. تفکر، مباحثه، استدلال عقلانی و اصول اخلاقی مبتنی بر دید لائیکی که انسانها را سازنده ی تاریخ خویش می داند، همه ی اینها جای خود را به نظریاتی انتزاعی داده است که سجایای منحصر بفرد کشور آمریکا و یا غرب را مورد ستایش قرار میدهند و برای شرایط و موقعیت تاریخی بهایی قائل نبوده و به دیگر فرهنگ ها با دیده ی تحقیر می نگرند.

شاید خوانندگان ارتباط میان تفسیر اومانیت و سیاست خارجی آمریکا را تحلیلی شتابزده ارزیابی کنند. چرا که جامعه ای که از چنین سطحی از قدرت و پیشرفت تکنولوژیک برخوردار است و علاوه بر اینترنت، هواپیما های شکاری اف ۱۶ نیز در اختیار دارد، طبیعتاً باید، توسط متخصصین عالیرتبه ی فنی _ سیاسی مانند رونالد رامسفلد و ریچارد پرل اداره شود. اما آنچه را که ما قدری به فراموشی سپرده ایم ، غنا و کنش متقابل زندگی انسانیت. امری که هرگز نمی توان آنرا با یک فرمول خلاصه کرد و یا بعنوان خارج از موضوع کنار زد.

این تنها جنبه ی از بحث کلی است. موقعیت در کشورهای عرب و مسلمان، ابدأ بهتر نیست. همانطور که خانم رولا خلف روزنامه نگار در مقاله ی درخشان خود (۶) نشان داده است، جوی چنان ضد آمریکایی در منطقه حاکم است که درک واقعیات جامعه ی آمریکا، امری بسیار دشوار بنظر میرسد. دولت های این کشورها نیز ناتوان از تأثیر گذاری بر سیاست های ایالات متحده ، همه ی انرژی خود را صرف سرکوب و کنترل مردم خود می کنند. تیره گی روابط و تشدید سوء تفاهم ها نیز از اینجا سر چشمه می گیرد، امری که البته در جهت گشایش این جوامع نیست. در این کشورها، در اثر شکست ها و سر خوردگی های پی در پی

و نیز بواسطه ی یک اسلام گرایی مبتنی بر اطاعت کور کورانه و نفی هر شکلی از دانش مدرن و هر چیز متفاوت، دید لائیک از تاریخ بشری و توسعه اجتماعی، بکلی از میان رفته است.

نابودی تدریجی سنت اسلامی "اجتهاد" (۷) یا تفسیر فردی، یکی از فجایع فرهنگی عمده دوران ما بوده است، که موجب نا بودی هر نوع تفکر انتقادی و هر گونه رویارویی فردی با مسائل مطرح در جهان معاصر را فراهم آورده است.

اعتقاد من البته آن نیست که فرهنگ جهانی، از یک سو با لغزش به شکل تازه و تهاجمی خاور شناسی و از سوی دیگر با رشد بنیادگرایی، سیری قهقرائی طی کرده است. در اواخر ماه اوت سال ۲۰۰۲، کنفرانس سران سازمان ملل در ژوهانسبورگ برغم همه ی نارسایی های آن، از بروز طیف وسیعی از نگرانی های مشترک جهانی را خبر داده و پیدایش "حوزه انتخاباتی جهانی" که قادر باشد تا نفسی تازه در مفهوم غالباً دستمالی شده ی "جهان واحد" بدمد را نوید می دهد. اما در اینجا نیز، باید اذعان کرد که درک وحدت خارق العاده و پیچیده ی جهان یکپارچه شده ی امروز کار ساده ای نیست، حتی اگر پیوند درونی و روز افزون بخش های گوناگون آن، دیگر انزوای هر یک از آنان را دشوار ساخته است.

منازعات هو لناعی که در این مقاله به آنان اشاره شد، مردم جهان را زیر پرچم اتحاد های کاذبی چون "آمریکا"، "غرب"، و یا "اسلام" گرد می آورند، و هویتی جمعی برای افرادی که در واقع بسیار با یکدیگر متفاوتند، می سازند. دیگر دوره ی این قبیل مرزبندی ها بسر آمده است و باید با آنان مقابله نمود. مادر مقابل، کماکان قدرت تفسیر عقلایی خود را که میراث آموزش اومانیست است، در اختیار داریم. منظور تنها یک تقوای احساساتی نیست که مارا به بازگشت به ارزشهای سنتی و کلاسیک میخواند، بلکه هدف از سرگرفتن فعالانه ی یک گفتمان جهانی لائیک و خرد مندانه است.

ذهن انتقادی پیرو مکتب هم رنگی با جماعت و پیوستن به کارزاری علیه این یا آن دشمن رسمی نیست. ما باید بدور از مقوله ی فرمایشی تضاد تمدن ها، نیروی خود را صرف یک کار مشترک دراز مدت بر این فرهنگ ها نماییم، که به شیوه ای به مراتب عمیق تر از آنکه این مطالعات نارسا و غیر اصیل مدعی اند، در همزیستی، تبادل نظر و تأثیر متقابل بسر می برند. اما رسیدن به چنین نگرش جامعی نیازمند زمان و پژوهشی صبورانه و انتقاد ی ناشی از ایمان به

جماعت اندیشمند، است. عملی که در جهان امروز که بر کنش و واکنش لحظه ای بنا شده است، بسیار دشوار بنظر میرسد.

اومانسیم از ابتکار و شم فردی تغذیه می شود و نه با پیش داوری ها و مرعوب قدرت شدن. متون باید مانند آفرید گانی زنده که به شکل عینی در تاریخ زندگی می کنند، خوانده شوند. و سر انجام و به ویژه، اومانسیم تنها، و شاید آخرین سنگری باشد که ما در برابر اعمال غیر انسانی و بی عدالتی ها یی که تاریخ بشریت را مخدوش کرده اند، در اختیار داریم. ما اکنون با جهان اینترنت به عرصه ای بی نظیر و امید بخش از دموکراسی دست یافته ایم که دروازه های آن، در ابعادی که نه نسل های گذشته و نه هیچ حاکم خودکامه و یا هیچ دگمی هرگز حتی قدرت تصور آنرا نداشت، بر روی همگان باز است. بدون گروه های آلتر ناتیوی که در اکنون سراسر جهان حاضرند، از اطلاعات آلتر ناتیو تغذیه می شوند، از اهداف محیط زیستی و حقوق بشر و آرمان های آزادی خواهانه ی ما که ما را در این کره کوچک گرد هم جمع می آورد آگاهند، تظاهرات جهانی پیش از جنگ عراق هرگز نمی توانستند به واقعیت پیوندند.

پاورقی ها:

(۱) خاور شناسی، شرق آفریده ی غرب **Seuil** پاریس، ۱۹۹۷، که اکنون نایاب است.

(۲) اقبال احمد، متولد هند در سال ۱۹۳۳، مرگ در سال ۱۹۹۹ در پاکستان، استاد روابط بین الملل و علوم سیاسی، که زندگی خویش را وقف مبارزات آزادی بخش بسیاری از خلق های جهان، از فلسطین و الجزایر تا ویتنام، کرده بود. ابراهیم ابو لوقود در آغاز جوانی وارد مبارزه برای استقلال فلسطین شد. او در رشته ی علوم سیاسی تحصیل کرده و آثار متعددی از خود بر جای گذاشته است چون: " تغییر شکل فلسطین" ؛ " حقوق فلسطینی ها: تأیید و تکذیب" ؛ " چهره ی خلق فلسطین" و " مناقشه ی اعراب و اسرائیل: در ژوئن ۱۹۶۷: یک دیدگاه عرب.

(۳) **Le serpent plumes** پاریس، ۲۰۰۲.

(۴) برنارد لوئیس، که از دیر باز در مبارزه با " خطر اسلام گرایی" فعال است، در سال ۱۹۹۵ به جرم نفی قتل عام ارمنیان محکوم شده است.

۵) ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷) نویسنده ی انگلیسی که مدتها به دیوانگی شهرت داشت، آثار ادبی و فلسفی بسیار غنی، در جهت نیل به یگانگی نوع بشر، از خود بر جای گذاشته است. برای او، خداتنها در انسان می تواند تجلی کند. او اخلاق مسیحی ، که بزعم وی منشأ بندگی اخلاقی، اقتصادی و سیاسی انسان است، را سخت مورد انتقاد قرار داده است، و برای آزادی تخیل، بعنوان هدف اصلی، مبارزه می کند.

۶) فاینانشل تایمز، لندن، ۴ سپتامبر ۲۰۰۲ .

۷) تلاش در توضیح مسائل حقوقی از طریق قرآن و حدیث (گفتار محمد).